

جامعه‌شناسی سیاسی پی‌یر بوردیو (مطالعه مفاهیم و عناصر میدان سیاسی در نظریه بوردیو)

شیرین کریمی^۱، حمیدرضا جلائی پور^۲

^۱ کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

^۲ عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

چکیده

این مقاله به مطالعه مفاهیم و عناصر میدان سیاسی در نظریه بوردیو می‌پردازد. جامعه‌شناسی سیاسی بوردیو با استفاده از سه مفهوم میدان، سرمایه و عادت‌واره توسعه می‌یابد. دو مفهوم اساسی در جامعه‌شناسی سیاسی دولت و قدرت هستند، از آنجا که تفکر بوردیو یک تفکر رابطه‌نگر و میدانی است او مفاهیم دولت و قدرت را به شکل میدانی ترسیم و تعریف می‌کند؛ او میدان سیاسی را ذیل میدان قدرت و دولت را ذیل این دو میدان در نظر می‌گیرد، در نظریه بوردیو میدان سیاسی متشکل از دو قطب خودمختار و دگر مختار است که اهالی حرفه‌ای سیاست در آن مشغول منازعه هستند. بوردیو میدان سیاسی را با مفاهیمی مثل سرمایه سیاسی فردی، سرمایه سیاسی گروهی، مشارکت سیاسی، تقسیم کار سیاسی، زبان سیاسی، احساس محق بودن در میدان سیاسی و صلاحیت سیاسی ترسیم می‌کند، در این مقاله این مفاهیم در میدان سیاسی مورد مطالعه قرار می‌گیرند؛ با توجه به مفاهیم بوردیو در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی اگر دو سنت جامعه‌شناسی سیاسی متعارف و جامعه‌شناسی سیاسی فرهنگی را در نظر بگیریم می‌توانیم جامعه‌شناسی سیاسی‌ای که بوردیو معرفی می‌کند را ذیل جامعه‌شناسی سیاسی فرهنگی در نظر بگیریم.

واژه‌های کلیدی: جامعه‌شناسی سیاسی بوردیو، میدان سیاسی، سرمایه سیاسی، زبان سیاسی.

مقدمه

پی‌یر بوردیو سه سنت ساختارگرایی، جامعه‌شناسی فرانسوی و بینش انتقادی مارکسی را با هم ترکیب می‌کند و نوعی پراکسیس ارائه می‌دهد که بر اساس آن اندیشه نظری را به سلاح داده‌های تجربی مجهز می‌کند، او داده‌های تجربی را همراه با نوعی نقد نظری به کار می‌برد؛ دیدگاه بوردیو یک دیدگاه تولید و بازتولید قدرت است و از رهگذر مفهوم سلطه به جامعه می‌نگرد (بون‌ویتز، ۱۳۹۰: ۸ و ۱۲). به طور عمده موضع سیاسی و نظری بوردیو بر ساخته از جریان‌های ناهمسویی مثل مارکس، وبر، دورکیم، ساختارگرایی و تعامل‌گرایی، جبری‌گرایی بدبینانه و ایمان مشتاقانه به توان خلاق و ابتکاری عمل انسانی است (جنکینز، ۱۳۸۵: ۳۴). بوردیو مشروعیت سلطه را به پرسش می‌کشد و جامعه‌شناسی او یک مشخصه بارز سیاسی به خود می‌گیرد (بون‌ویتز، ۱۳۹۰: ۱۲).

بوردیو در طول فعالیت علمی و فعالیت سیاسی خود دیدگاه‌هایی در باب سیاست مطرح می‌کند؛ این مقاله اندیشه و مفاهیم اصلی بوردیو در فضای سیاست، درون میدان سیاسی^۱ را مورد مطالعه قرار می‌دهد. دو مفهوم اساسی در جامعه‌شناسی سیاسی دولت و قدرت هستند، از آنجا که تفکر بوردیو یک تفکر رابطه‌نگر و میدانی است او مفاهیم دولت و قدرت را نیز به شکل میدانی و در رابطه با میدان‌های دیگر و عناصر درون میدان‌ها ترسیم و تعریف می‌کند؛ او میدان سیاسی را ذیل میدان قدرت و دولت را ذیل این دو میدان در نظر می‌گیرد؛ بوردیو معتقد است برای تحلیل و فهم مناسبات درون هر میدان باید مناسبات عناصر آن میدان را با میدان قدرت فهم کرد. بر اساس همین نگاه، شرح مفاهیم بوردیو در این مقاله را نیز به شکل همین تقسیم‌بندی پیش می‌بریم، با استفاده از متون و آثار موجود از بوردیو و شارحان بوردیو ابتدا میدان قدرت و نسبت میدان سیاسی با میدان قدرت را تحلیل و ترسیم می‌کنیم و سپس به مفاهیمی که بوردیو از آنها برای شرح میدان سیاسی استفاده می‌کند از جمله دولت، سرمایه سیاسی فردی، سرمایه سیاسی جمعی، مشارکت سیاسی، صلاحیت سیاسی و زبان سیاسی و دیگر مفاهیم کاربردی در میدان سیاسی می‌پردازیم.

جامعه‌شناسی سیاسی پی‌یر بوردیو

بوردیو جامعه‌شناسی سیاسی خود را با استفاده از سه مفهوم توسعه می‌دهد: میدان، سرمایه و عادت‌واره. به پیروی از روش تحلیل ماکس وبر از حوزه‌های زندگی، بوردیو نیز به تحلیل سیاست مانند هر حوزه دیگر از فعالیت‌های اجتماعی مثل اقتصاد، مذهب یا آموزش و پرورش اقدام کرده است. منظور بوردیو از میدان، یک بخش نسبتاً مستقل از فعالیت اجتماعی است. او منابع اجتماعی را توسط سرمایه تعریف می‌کند. هر میدان سرمایه خاص خود را دارد. سرمایه سیاسی انباشت عوامل در میدان سیاسی است که برایش مبارزه می‌کنند، مانند مهارت‌های خاص اجتماعی، ظرفیت بسیج افراد پیرامون یک هدف مشترک، تدوین سیاست جمعی و یا کسب کرسی برای حزب خود. هر میدان عادت‌واره غالب خود را دارد، یک فرهنگ یا یک مجموعه از اصول درونی از اقدامات و ارزیابی‌ها را دارد (کاپی، ۲۰۰۳).

در نظریه سیاسی، بوردیو، سیاست را به شکل «موقعیتی» مفهوم‌سازی می‌کند. میدان سیاسی فضایی را شکل می‌دهد که ساختارش بر مبنای ارزش‌های عناصری است که از طریق شبکه‌ای از روابط با عناصر دیگر در میدان تشکیل شده است. در نظریه ساختارگرایی بوردیو، ارزش نسبی یک عنصر توسط مجموعه‌ای از روابط و نه با هر گونه عامل خارجی تعیین می‌شود. هر واحد، یک حزب سیاسی، یک سازمان بین‌المللی، یک اتحادیه دولت-ملت، می‌تواند به عنوان یک میدان مورد تجزیه و تحلیل

^۱ در ترجمه‌هایی که از آثار پی‌یر بوردیو در دست است بین «میدان سیاسی» و «میدان سیاست» تفاوتی قائل نشده‌اند و بدون توضیح از هر دو اصطلاح استفاده شده است، در متون انگلیسی Political Field و در متون فرانسه Champ Politique به کار رفته است. نگارندگان در این پژوهش فقط از اصطلاح «میدان سیاسی» استفاده کرده‌اند که به نظر می‌رسد به مفهوم مورد نظر بوردیو از این واژه نزدیکتر است.

قرار بگیرد (همان). به تعبیر دیگر بوردیو به موقعیت و مکان قرار گرفتن و شبکه روابط سیاستمداران درون میدان سیاسی بسیار اهمیت می‌دهد.

همان‌طور که از نگاه وبر، دولت مدرن نوعی شرکت و کسب‌وکار است، از نظر بوردیو عرضه و تقاضای کالاهای سیاسی و کسب سرمایه انحصاری، فرآیندهای اصلی سیاسی است. در نتیجه، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی به شکل متناقضی خرده میدان علم اقتصاد (یکی از انواع زیرشاخه‌های علم اقتصاد)، همراه با اصطلاحات شبیه‌سازی‌شده و الگوی فکری اقتصادی هستند؛ از آنجایی که در کنش سیاسی عقلانیت کمتری نسبت به کنش اقتصادی وجود دارد پس در مرتبه پایین‌تری از آن قرار می‌گیرد. سیاست به عنوان یک جنگ بین گروه‌ها برای سلطه بر دیگران دیده می‌شود. بر اساس قانون، مقامات دولتی قرار است منافع عمومی را پیش ببرند اگر چه اغلب آن‌ها از مشروعیت خود برای پیشبرد اهداف خاص خود استفاده می‌کنند. قدرت سیاسی قرار است قدرت عمومی و ضامن نظم عمومی باشد. بوردیو این مفروضات را زیر سؤال می‌برد. ضمناً پدیده‌هایی که به نظر بخشی از فرهنگ سیاسی هستند، مثل جو سیاسی و حاکمیت قانون نقش کمی در نظریه سیاسی بوردیو ایفا می‌کنند. ترکیب این عناصر به ترسیم تفاوت‌های کیفی و متمایز سیاست از دیگر فعالیت‌های انسان در شرایط غیرمعمول نیاز دارد (همان).

بوردیو نوعی تفکر ساختارگرا دارد که عوامل ذهنی را نیز در نظر می‌گیرد، با این حال ساختارگرایی منبع فکری مهمی برای بوردیو به حساب می‌آید. مبانی ساختارگرایی، در عین حال که مورد انتقاد بوردیو قرار گرفته‌اند، باعث غنای تحلیل وی نیز شده‌اند. او تنها یک نکته بنیادی را از میان اصول ساختارگرایی کلاسیک اخذ می‌کند که همانا اهمیت نظام‌های «رابطه‌ای» میان افراد و طبقات برای فهم پدیده‌های اجتماعی است (بون‌ویتز، ۱۳۹۰: ۲۰). بنابراین ساختارهای قدرت و روابط ساختارها و عاملیت‌ها با هم و با خودشان درون میدان سیاسی و در ارتباط با میدان‌های دیگر اهمیت پیدا می‌کند.

باری «میدان قدرت» با «میدان سیاسی» در نگاه بوردیو متفاوت است و بر اساس نظریه میدان‌های بوردیو، تمام میدان‌های اجتماعی ذیل میدان قدرت قرار می‌گیرند به همین دلیل تفاوت و نسبت این دو میدان با یکدیگر اهمیت دارد. باتامور اصلی‌ترین هدف جامعه‌شناسی سیاسی متعارف و کلاسیک را بررسی پدیده قدرت در سطح کل یک جامعه و روابط میان جوامع و نهضت‌های اجتماعی، سازمان‌ها و نهادهایی که مستقیم در تعیین قدرت درگیرند می‌داند (باتامور، ۱۳۸۰: ۷ و ۸). اما «قدرت» در اندیشه میدانی و رابطه‌ای بوردیو در جامعه‌شناسی سیاسی متأخر به چه شکل ترسیم می‌شود؟

به تعبیر بوردیو تمامی جوامع در قالب فضای اجتماعی ظهور می‌کنند، یعنی در قالب ساختارهای تفاوت که فقط در صورتی می‌توان آن‌ها را شناخت که بتوان اصل تعمیم‌گری که این تفاوت‌ها را در دنیای عینی پی‌ریزی می‌کند، کشف یا بازسازی کرد؛ اصلی که عبارت است از ساختار توزیع اشکال قدرت یا انواع سرمایه که در جهان اجتماع مورد بررسی - که بسته به زمان و مکان تغییر می‌کند - تأثیر تام دارد؛ فضای اجتماعی در عین حال هم یک میدان قدرت است که اراده خود را بر عاملان اجتماعی درون خود تحمیل می‌کند و هم یک میدان منازعه است که این عاملان درون آن به رویارویی مشغول‌اند؛ رویارویی با وسایل و اهداف متفاوت، بر حسب موقعیت هر یک در ساختار میدان قدرت که می‌تواند سببی در جهت حفظ یا تغییر آن ساختار باشد (بوردیو، ۱۳۹۳: ۷۴ و ۷۵). میدان قدرت را باید میدان اصلی یا غالب در هر جامعه تلقی کرد؛ روابط سلسله‌مراتبی قدرت پایه و اساس ساخت یافتن همه میدان‌های دیگر است (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

بوردیو معتقد است که از طریق تعبیر «میدان قدرت» می‌توان از نتایج ساختاری آگاه شد که از چنگ سایر تعبیر می‌گریزد، از جمله ویژگی پاره‌ای رفتارها و وانمودهای نویسندگان و هنرمندان که صرفاً با ارجاع به میدان‌های ادبی یا هنری امکان توضیح و تبیین کامل آن وجود ندارد؛ مثلاً ابهام و دوگانگی در مواجهه با «مردم» و «بورژواها» که نزد نویسندگان و هنرمندان واقع در مواضع مختلف این میدان‌ها مشاهده می‌شود و تنها در صورتی قابل فهم خواهد بود که موقعیت مسلطی که میدان تولید فرهنگی در فضای اجتماعی دارد، در نظر گرفته شود (بوردیو، ۱۳۹۳: ۷۶).

«میدان قدرت» نباید با «میدان سیاسی» یکی گرفته شود؛ در حقیقت «میدان قدرت» شبیه میدان‌های دیگر نیست؛ در میدان قدرت فضای روابط مبتنی بر زور میان انواع مختلف سرمایه است، یا به تعبیر بهتر، میان کسانی است که به اندازه کافی از یکی از انواع سرمایه بهره‌مند هستند که بتوانند میدان متناسب با آن را تحت سیطره قرار دهند؛ از همین رو است که اگر هر بار که

ارزش نسبی یکی از انواع سرمایه مورد چالش قرار می‌گیرد (مثلاً نرخ تبدیل میان سرمایه فرهنگی و سرمایه اقتصادی)، جدال‌های میدان‌های قدرت شدت می‌گیرد؛ یعنی هر بار که تعادل‌های برقرار شده درون میدان نیروهایی با مأموریت بازتولید میدان قدرت (مثلاً میدان مدارس عالی در فرانسه) تهدید شود، منازعات افزایش می‌یابد (همان، ۷۷).

افراد و مؤسسات صاحب درجاتی از سرمایه (اقتصادی یا فرهنگی) هستند که برای اشغال مواضع برتر درون میدان‌های خاص خود کافی است، جدالی برای حفظ یا تغییر «نرخ تبدیل» میان انواع مختلف سرمایه و حفظ یا تغییر قدرت اعمال نفوذ بر جریان‌های بروکراتیک وجود دارد که قادر است از طریق قواعد اداری نرخ مذکور را تغییر دهد؛ مثلاً جریان‌هایی که می‌تواند محدودیت عناوین و پست‌های دانشگاهی و آموزشی را تغییر دهد و راه ورود به موقعیت‌های مسلط را باز کند و از این طریق ارزش نسبی این عناوین و موقعیت‌های متناسب با آن را افزایش دهد. ترکیب نیروهایی که می‌توانند درگیر چنین جدال و جهت‌گیری‌هایی باشند، اعم از محافظه‌کار یا انقلابی، بستگی دارد به نرخ تبدیل میان انواع سرمایه، یعنی به همان چیزی که این جدال‌ها به قصد حفظ یا تغییر آن صورت می‌گیرد. در واقع، سلطه محصول مستقیم و ساده فعالیت مجموعه‌ای از عاملان اجتماعی دارای قدرت تحمیل‌گر و الزام‌کننده نیست، بلکه معلول غیرمستقیم مجموعه پیچیده‌ای از فعالیت‌ها است که در ضمن رشته‌ای از فشارهای متقاطع به وجود می‌آید که هر یک از صاحبان سلطه که خود زیر سلطه ساختار میدانی که از طریق آن اعمال سلطه می‌کند، فشارهایی را که از جانب سایر اجزا اعمال می‌شود، تحمل می‌کند (بورديو، ۱۳۹۳: ۷۷ و ۷۸). میدانی که این سلطه را اعمال می‌کند همان «میدان قدرت» است.

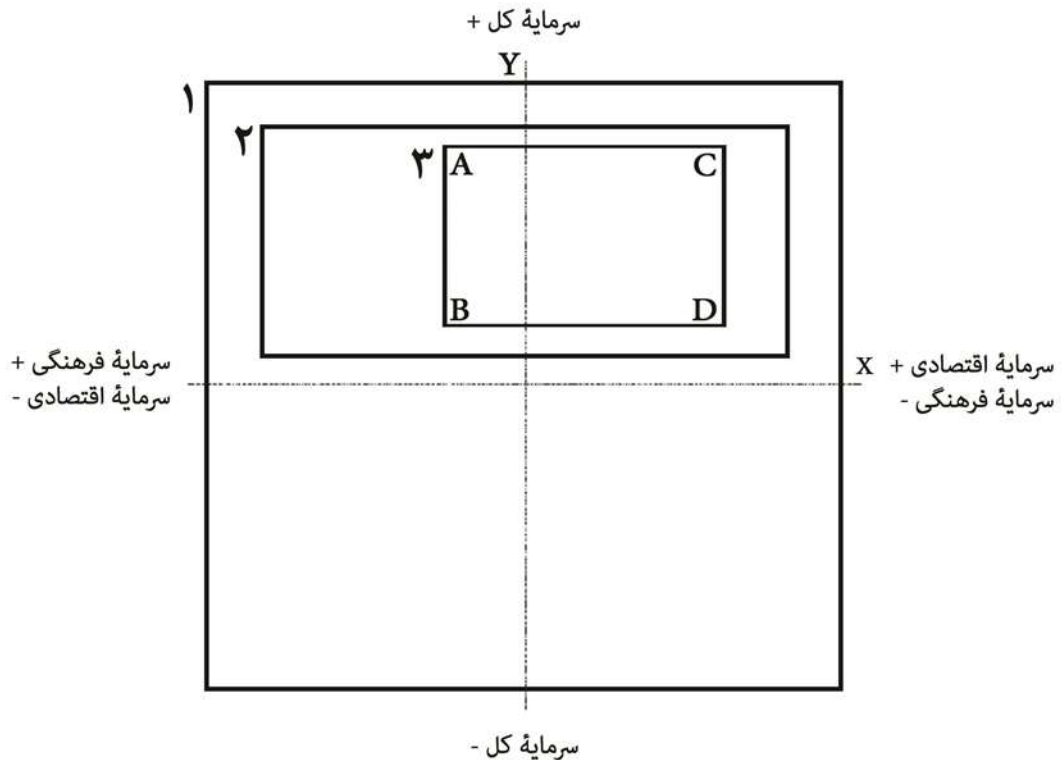
میدان قدرت نقش فرامیدان را در نظریه میدان‌های اجتماعی بازی می‌کند و موقعیتی برتر در نظام اجتماعی دارد، به طوری که ساختار تقاطعی این میدان در میدان‌های دیگر بازتولید می‌شود (پرستش، ۱۳۹۳: ۱۲۷، به نقل از بورديو، ۲۰۰۲، ۱۸). در نتیجه «میدان قدرت» فضای اجتماعی‌ای است که از یک طرف اراده خود را بر عاملان اجتماعی درون خود تحمیل می‌کند و از طرف دیگر یک میدان منازعه است که این عاملان درون آن به رویارویی مشغول هستند. در «میدان قدرت» عاملان با اهداف و وسایل متفاوت و بر حسب موقعیتی که درون میدان دارند می‌توانند در جهت حفظ و یا تغییر ساختار گام بردارند. در میدان قدرت فضای روابط مبتنی بر زور میان انواع مختلف سرمایه - تقابل بنیادی بین سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی - است، یا به تعبیر بهتر، میان کسانی است که به اندازه کافی از یکی از انواع سرمایه بهره‌مند هستند که بتوانند میدان متناسب با آن را تحت سیطره قرار دهند؛ میدان سیاسی در ذیل میدان قدرت قرار می‌گیرد، «میدان سیاسی» حول دو قطب متضاد شکل می‌گیرد و بازیگران میدان سیاسی - که شامل اهالی حرفه‌ای سیاست می‌شوند - بر سر سرمایه سیاسی که نوعی سرمایه نمادین در میدان سیاسی است با یکدیگر رقابت می‌کنند. بازیگران «میدان قدرت» عاملان اجتماعی با اهداف و وسایل مختلف هستند و بازیگران «میدان سیاسی» اهالی حرفه‌ای سیاست یا همان سیاستمداران حرفه‌ای هستند.

نظریه بورديو در تحلیل جامع او از میدان سیاسی، دورکیمی است و از نظر تلاشی که در جهت فهم فرایندهای سیاسی در استفاده از مدل‌های اقتصادی و تمرکز بر روی سرمایه نمادین می‌کند، وبری است. بورديو به پیروی از دورکیم، میدان سیاسی را در شرایط کارکردگرا به عنوان یک کل می‌بیند که چیزی بیشتر از مجموعه عناصر تشکیل دهنده آن است و منطقی که بر کل حاکم است مستقل از اجزاء تشکیل دهنده آن است، منطق حاکم بر میدان سیاسی تعیین‌کننده موضعی است که گرفته می‌شود. بورديو فعالیت‌های سیاسی را از لحاظ آیین‌ها، نهادها و کنش نمادین نیز در نظر می‌گیرد. یک آیین مرکزی در تئوری نمایندگی سیاسی بورديو، تفویض است که به موجب آن یک فرد برای نمایندگی و تشکیل یک گروه انتخاب می‌شود (کاپی، ۲۰۰۳).

بورديو میدان سیاسی را میدانی برای رقابت میان کنشگران حرفه‌ای (سیاستمداران) می‌داند که در آن هر کس با سرمایه کل خود وارد شده و به مبادله می‌پردازد و از خشونت نمادین برای به کرسی نشاندن موقعیت خود و بیرون راندن رقیب استفاده می‌کند؛ در عین آن که کل سیستم در حالت کلی در پی بازتولید خود است (فکوهی، ۱۳۸۵)؛ میدان سیاسی جایی است که درون آن، کنشگران درگیر، دست به رقابت با یکدیگر بر سر محصولات سیاسی، مسائل، برنامه‌ها، تحلیل‌ها، تفسیرها، مفاهیم و وقایعی می‌زنند که شهروندان عادی در آن‌ها به موقعیت یک «مصرف‌کننده» تقلیل یافته‌اند و ناچار به انتخابی هستند که

امکان اشتباه در آن به همان میزان افزایش می‌یابد که آن‌ها از مکان تولید (سیاست) فاصله می‌گیرند؛ بنابراین می‌توان گفت که میدان سیاسی در واقع با محدود کردن حوزه گفتمان سیاسی و از همین طریق محدود کردن حوزه آنچه می‌توان از لحاظ سیاسی به آن اندیشید، تأثیر سانسور کننده دارد. این تقلیل‌دهندگی میدان سیاسی را صرفاً به فضایی محدود می‌کند که گفتمان باید در آن تولید و بازتولید شود، یعنی در چارچوب یک پرسمان سیاسی به‌مثابه فضایی که در آن موضع‌گیری‌ها می‌توانند به صورت عملی در همان میدان به تحقق درآیند، یا به عبارت دیگر فضایی که در آن موضع‌گیری‌ها صرفاً بر اساس ضوابطی که از لحاظ جامعه‌شناختی برای ورود کنشگران به میدان لازم بوده است، انجام گیرد. مرز میان آنچه از لحاظ سیاسی گفتنی یا ناگفتنی، قابل اندیشیدن یا غیرقابل اندیشیدن تصور می‌شود، برای هر طبقه از غیر سیاستمداران، بنا بر روابطی تعیین می‌شود که میان منافع به بیان درآمده این طبقه و قابلیت بیان این منافع بنا بر ضمانت‌هایی که موقعیت آن طبقه در روابط فرهنگی و از آن طریق سیاسی به آن داده است، وجود دارد (فکوهی، ۱۳۸۶).

روابط میدان طبقات اجتماعی یا همان فضای اجتماعی، میدان قدرت و وضعیت قرار گرفتن میدان سیاسی نسبت به میدان‌های دیگر به شکل زیر ترسیم می‌شود:



- ۱) میدان طبقات اجتماعی
- ۲) میدان قدرت
- ۳) میدان سیاسی

اقتباس از (Bourdieu, 1993: 38) و (Swartz, 1997: 139) و (پرستش، ۱۳۹۳: ۱۲۸)

شکل ۱: روابط میدان طبقات اجتماعی یا همان فضای اجتماعی، میدان قدرت و وضعیت قرار گرفتن میدان سیاسی نسبت به میدان‌های دیگر

مربع شماره یک نشان‌دهنده میدان طبقات اجتماعی است، مربع شماره دو میدان قدرت است که در قطب مسلط، مثبت و فوقانی طبقات اجتماعی قرار گرفته است؛ عاملان میدان قدرت صاحب انواع سرمایه و مشغول منازعه با هدف انباشت سرمایه در میدان هستند و این عاملان بر انواع میدان‌های زیر میدان قدرت مسلط می‌شوند. محور X از سمت چپ به سوی افزایش سرمایه فرهنگی و کاهش سرمایه اقتصادی میل می‌کند و از سمت راست به سوی افزایش سرمایه اقتصادی و کاهش سرمایه فرهنگی میل می‌کند. محور Y میزان سرمایه کل را از وضعیت منفی تا مثبت نشان می‌دهد. نکته حائز اهمیت این است که در میدان قدرت توزیع سرمایه اقتصادی بر توزیع سرمایه فرهنگی اولویت دارد در نتیجه قطب مسلط و مثبت میدان قدرت در منتهی‌الیه سمت راست آن قرار می‌گیرد جایی که سرمایه اقتصادی در مثبت‌ترین حالت خود و سرمایه فرهنگی در منفی‌ترین حالت خود قرار دارد (پرستش، ۱۳۹۳: ۱۲۹، به نقل از سوارتز، ۱۹۹۷: ۱۳۹).

مربع شماره سه میدان سیاسی است که در بخش فوقانی و سمت راست میدان قدرت قرار می‌گیرد، این میدان در دست اهالی حرفه‌ای میدان سیاست است، این گروه صاحب سرمایه نمادین لازم برای تسلط بر میدان سیاسی هستند که از لحاظ موقعیتی در سمت راست و بالای میدان سیاسی، در نقطه C قرار می‌گیرند و قطب خودمختار را تشکیل می‌دهند؛ قطب خودمختار یا مستقل در دست سیاستمداران حرفه‌ای و صاحب سرمایه سیاسی یا همان اهالی حرفه‌ای سیاست است و قطب دگرمختار یا وابسته در دست افرادی است که یا سرمایه سیاسی خود را از دست داده‌اند و یا عاملانی که در سطوح پایین مشارکت سیاسی مانند رأی دادن در انتخابات و شرکت تظاهرات فعال هستند و صاحب سرمایه سیاسی اندکی هستند که از لحاظ موقعیتی در قسمت پایین و چپ میدان سیاسی، در نقطه B قرار می‌گیرند.

اصول ساختاری به طور کلی در تمام میدان‌ها، از جمله میدان سیاسی مشترک است. مهم‌ترین نکته این است که میدان حول دو قطب متضاد شکل می‌گیرد: بازیگران اصلی تغییر و مقامات قانون‌گذار، ترقی‌خواهان و محافظه‌کاران، دگراندیشان و راست‌کیشان و یا رقبا و متصدیان امر در میدان سیاسی حضور دارند. در میدان سیاسی، این منطق دودویی نه تنها ساختار احزاب سیاسی و ایدئولوژی را شکل داده است بلکه باعث نفوذ میدان سیاسی به‌عنوان یک کل، در میان احزاب سیاسی و دیگر سازمان‌های سیاسی بین جناح مترقی و محافظه‌کار می‌شود و عادت‌واره‌های فردی را نیز شکل می‌دهد که ممکن است یک جوان رادیکال را به یک مقام رسمی محافظه‌کار تبدیل کند (کاپی، ۲۰۰۳).

منازعات درون میدان سیاسی را می‌توان در شکل زیر به شکل خلاصه مشاهده کرد:



شکل ۲: منازعات درون میدان سیاسی

تأثیر بحث وبر در تحلیل بورديو از رابطه میان حرفه‌ای‌ها و آماتورهای سیاسی نیز آشکار است. همچنان که میدان سیاسی به استقلال دست می‌یابد، امور عرفی (نامقدس) بیش از پیش ابزارهای تولید سیاسی مناسب خود را از دست می‌دهند. به عنوان مثال، سیاستمداران حرفه‌ای که به مدارس نخبگان فرانسه، مانند مؤسسه مطالعات سیاسی یا مدرسه ملی مدیریت می‌روند به تدریج جایگزین فعالان سیاسی آماتور و یا شهروندان قانون‌گذار می‌شوند (کاپی، ۲۰۰۳).

به این ترتیب معیارهای ورود به میدان سیاسی نیز تغییر می‌کنند. بورديو به نظریه پردازی درجات استقلال نمی‌پردازد، اما هرچه میدان مستقل‌تر می‌شود مکانیسم‌های داخلی آن نقش مهم‌تری در فعالیت‌های سیاسی بازی می‌کند. مبارزات کهنه و نهادینه می‌شوند، در نهایت بخشی از ناخودآگاه اجتماع را عینیت و تحقق می‌بخشند. در این روند تاریخی، هر سازمان سیاسی فرهنگ محرمانه خود را توسعه می‌دهد و این فرهنگ برای افراد خارج از سازمان بیگانه است. در دنباله روش تحلیلی بورديو، برای درک معنای خاص از یک موضع سیاسی، باید آن را در یک شبکه ارتباطی متشکل و مناسب قرار داد، از یک طرف، مواضع دیگر هم در زمان فرموله شده، از سوی دیگر، ساختار تقاضا هم لحاظ شود (همان).

در بحث عرضه و تقاضا در میدان سیاسی فرانکلین پیلاریو، می‌نویسد در دیدگاه بورديو میدان سیاسی محلی است که در آن، از طریق رقابت بین عاملان درگیر، محصولات سیاسی، مسائل، برنامه‌ها، تحلیل‌ها، اظهارنظرها، مفاهیم و رویدادها به وجود می‌آیند (محصولاتی که شهروندان معمولی تقلیل‌یافته به شأن «مشتری» باید از بین آن‌ها به انتخاب بپردازند) (پیلاریو، ۲۰۰۹). همان‌طور که بورديو در جای دیگری می‌گوید میدان سیاسی تا حد زیادی به تقاضا وابسته است و می‌تواند قربانی مجازات بازار شود؛ یعنی ممکن است قربانی سلیقه عموم مردم شود. انتخاب میان «امر اصیل» و «امر تجاری» که در همه میدان‌ها، از جمله در میدان سیاسی با آن روبه‌رو هستیم (برای مثال تقابل‌های مشابه میان افراد بافرهنگ‌تر در یک سو و افراد کم فرهنگ‌تر در سوی دیگر؛ و نیز تعداد زیادی دانشجو در یک سو و تعداد بیشتری از افراد کاسب کار در سوی دیگر)، خود را به شکلی خشونت‌آمیز تحمیل می‌کند و وزنه قطب اقتصادی در آن به شدت قدرتمند است (بورديو، ۱۳۸۷: ۷۴).

بنابراین، سیاست به یک بازی بدل می‌شود که در انحصار «اهالی حرفه‌ای سیاست» است. حرفه‌ای ساختن سیاست از طریق معیارهای دقیق مجوز ورود به این میدان ممکن می‌شود. کسانی که قصد دارند وارد فرآیند تولید سیاسی شوند باید از شایستگی لازم از لحاظ دانش ویژه، تسلط بر نوع خاصی از قدرت نطق و بیان، منابع مادی و سوگند وفاداری به ارزش‌ها، سلسله‌مراتب و قواعد دنیای سیاسی برخوردار باشند. در دموکراسی‌های پیشرفته، فقط کسانی که در معرض آموزش در مدارس دولتی برگزیده قرار می‌گیرند دسترسی آسانی به شیوه عملی سیاسی دارند چرا که بدین ترتیب در خصوص پیچ‌وخم میدان سیاسی آموزش می‌بینند (پیلاریو، ۲۰۰۹).

مناقشات سیاسی بر سر «اصطلاحات فنی» به بیان افراطی فرهنگی محرمانه مبدل می‌شود که مشخصه همین امتیاز انحصاری است (تمایزهای سفسطه‌آمیز یا «کشمکش‌های قدرت بیزانتینی» که در واقع به افرادی که در آن زمینه دانشی ندارند ربطی ندارد)، جایی که مواضع طرفین سیاسی فقط در برابر رقبای آن‌ها قابل درک است. پس تعریفی که از ماهیت طرفین سیاسی وجود دارد، خارج از موقعیت سایر بازیگران در کل میدان سیاسی، بی‌مصرف خواهد بود. مواضع سیاسی نوسان دارند. اسم این بازی سازش است. موضع سرسختانه درباره برخی مسائل، گونه‌ای کمیاب در سیاست است. طرفین موضعی را در برابر حرکت سایر نیروهای داخل میدان اتخاذ می‌کنند. برای مثال، بورديو می‌گوید که در دهه ۱۹۳۰، چپ رادیکال حامی علم‌باوری، عقلانیت و پیشرفت بود حال آنکه راست ملی‌گرای محافظه‌کار به نوعی مکتب فکری طبیعت‌گرای غیرقابل اصلاح چسبیده بود؛ اما در دنیای معاصر، راست سرمایه‌دار است که از پیشرفت و دانش فنی ستایش می‌کند، حال آنکه چپ به مکتب زیست‌محیطی طبیعت، حسی از منطقه‌گرایی، بدگویی از اسطوره پیشرفت مطلق یا دفاع از «افراد» رجوع کرده است (پیلاریو، ۲۰۰۹). این حالت همان چرخش مواضع سیاسی طرفین درون میدان است که فقط در برابر رقبای آنها در همین میدان قابل درک است.

سرمایه سیاسی و سرمایه نمادین

سرمایه سیاسی یک سرمایه نمادین در میدان سیاسی است، نوعی سرمایه که بازیگران در میدان بر سر آن رقابت می‌کنند. بازیگران قطب خودمختار (مستقل) صاحب مشروع‌ترین نوع سرمایه سیاسی در میدان هستند، در حالی که بازیگران در قطب دگرمختار (وابسته) میدان سیاسی نوع دیگری از سرمایه سیاسی را انباشت می‌کنند. حزب یا جناح غالب دارای مقدار زیادی از سرمایه سیاسی است و حزب تحت سلطه دامنه اختیارات نسبتاً کمی دارد که از طریق یک فرایند تقلید اجتماعی، مواضع عوامل سیاسی شکل گرفته و راهبردهای سیاسی با توجه به جایگاه عاملان در میدان سیاسی را دنبال می‌کنند (کاپی، ۲۰۰۳). نکته بسیار مهم این است که در «میدان سیاسی» بیش از هر نوع سرمایه با «سرمایه نمادین» کنش‌ها و روابط را بررسی می‌کنیم. باید توجه کنیم که «سرمایه نمادین» در میدان سیاسی فقط به معنای پرستیژ و افتخار اجتماعی نیست بلکه معنای وسیع‌تر و دقیق‌تری از این نوع سرمایه را باید در نظر بگیریم.

سرمایه نمادین، «محصول تغییر شکل رابطه قدرت به رابطه معنا»یی است، اثر خشونت غیرمادی اشکال دیگر سرمایه را بر وجدان‌ها مشخص می‌دارد؛ این سرمایه به نوعی معنای آشکار و جوه دیگر سرمایه‌اندوزی است: نظم اجتماعی، سلسله‌مراتب یا سلسله مراتب‌های آن و روابط سلطه‌ای که از آن ناشی می‌شوند به نظر طرفین رابطه که خصلت‌شان با همین ساختارها متناسب است، طبیعی و مسلم جلوه می‌کند. هر نوع سرمایه (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی) به درجات مختلف، مانند سرمایه نمادین عمل می‌کند (به طوری که شاید بهتر باشد، به دقیق‌ترین وجه از اثرات نمادین سرمایه سخن گفته شود) به ویژه هنگامی که این سرمایه بازنشاسی آشکار و عملی پیدا می‌کند، بازنشاسی خصلتی که بر اساس همان ساختارهای فضای خاص خود ساختار یافته است، این حرکات جهشی انواع سرمایه‌ها به سوی اثرات نمادین، مثال بارز خود را در «نام بزرگ» (یکی از هزار فامیل) پیدا می‌کنند، نامی آبا و اجدادی که به طور نمادین تمام ثروت‌های مادی و غیرمادی گردآمده و به ارث رسیده را انبار می‌کند و دارندگان این نام به دلیل قدرت «فضایل» نمادینی که دارد همه را به دنبال خود می‌کشاند و خود نیز در پی یکدیگر بر می‌آیند. هدف نهایی بعضی میدان‌ها از جمله میدان سیاسی تولید ثروت‌های نمادین ویژه است (شوپره، ۱۳۸۵: ۹۹ و ۱۰۰). سرمایه نمادین حاصل بازنشاسی مشروعیت موضع کسی است که آن را در اختیار دارد. پس تسلط آن کس به دیگران به دلیل همین مالکیت محرز می‌گردد؛ بنابراین سرمایه نمادین به نگاه دیگران بستگی پیدا می‌کند - همان‌طور که هگل می‌گفت ارباب نیاز دارد تا رعیت او را به رسمیت بشناسد - قدرت تسلط غالب به شرط قبول مغلوب وجود دارد و در واقع سرمایه نمادین جز در (یا با) احترام و بازنشاسی و باور و اعتبار و اعتماد دیگران وجود خارجی پیدا نمی‌کند و تا زمانی که باور دیگران به وجود آن را همراه نداشته باشد، دوام نخواهد آورد (همان، ۱۰۲).

فرانکلین پیلاریو در بررسی آرای بوردیو، از خشونت نمادینی که صاحبان سرمایه نمادین اعمال می‌کنند می‌گوید اشکال مبدل و مسلم انگاشته شده انواع سرمایه چیزی را تحقق می‌بخشد که «قدرت نمادین» یا «خشونت نمادین» نام دارد. سرمایه نمادین، شکل تغییر شکل یافته و لذا مبدل سرمایه «اقتصادی» فیزیکی، تأثیر خود را به درجه‌ای، و فقط به درجه‌ای، بر جای می‌گذارد که این واقعیت را پنهان سازد که از اشکال «مادی» سرمایه سرچشمه می‌گیرد، اشکالی که آن‌ها نیز در تحلیل نهایی سرچشمه تأثیرات آن هستند. سرمایه نمادین از ویژگی‌های معمول فرد (نیروی بدنی، ثروت و سایر مهارت‌های اجتماعی) تشکیل می‌شوند که چون بد شناسایی شده‌اند، قدرتی بر دیگران اعمال کرده و لذا تلقین‌کننده برخی تأثیرات نمادین هستند و رای آنچه که این مشخصات واقعاً نمایانگر آن‌ها هستند. سرمایه سیاسی را نیز در این زمینه بهتر می‌توان دریافت (پیلاریو، ۲۰۰۹).

هرچه سرمایه سیاسی به شکل عینیت یافته‌تری به کسب مقام‌ها در دستگاه حزب تبدیل می‌شود، استقلال نسبی از طریق ضمانت اجرایی انتخابات توسعه می‌یابد. برای افراد در شرایط عادی، و سوسه ادغام در دستگاه سیاسی وقتی رشد می‌کند که مناصب سیاسی نمادین انباشته شده توسط حزب، در بین پیروانش توزیع شود. در مقابل، در زمان‌های انقلابی و یا استثنایی، ماندن در دستگاه سیاسی می‌تواند کاری مخاطره‌آمیز باشد (کاپی، ۲۰۰۳).

بورديو بين دو نوع سرمايه سياسي تفاوت قائل مي‌شود؛ اول سرمايه سياسي فردي كه توسط فرد به دست آمده است و دوم سرمايه سياسي گروهی كه توسط حزب، گروه یا هیئتی از نمایندگان به دست آمده است. سرمایه سیاسی فردی نتیجه روند كند تجمع سرمایه است و با ناپدید شدن فیزیکی شخص دارنده این سرمایه از بین می‌رود. شخصیت او توسط همین ویژگی‌هایی كه متعلق به اوست بر ساخت و شناخته شده است. سرمایه سیاسی گروهی، از طریق سرمایه‌گذاری توسط يك نهاد، مثل يك حزب سياسي و یا دیگر تشکیلات سياسي به دست می‌آید. فرد، از طرف نهاد، به شكل موقت و محدود سرمايه جمعی كه شامل «به رسمیت شناخته شدن» و «قابل اعتماد بودن» است را دریافت می‌كند (كاپی، ۲۰۰۳).

در سرمايه سياسي گروهی، موقتاً سرمایه از جمع به شخص منتقل می‌شود. سرمایه سياسي در قالب پست و مقام نهادینه شده است. کسانی كه در خدمت تشکیلات سياسي هستند نمایندگان آنها هستند. سرمایه سياسي نمایندگانی كه در موقعیت قدرت قرار دارند، به قدرت حزبی كه آن نماینده به آن تعلق دارد و همین‌طور به موقعیتی كه او در حزب دارد بستگی دارد. رهبر حزب از طریق سرمایه‌گذاری به بانكدار بدل می‌شود و حزب به بانکی كه به سرمایه سياسي اختصاص یافته است. بانكدار دسترسی به این سرمایه جمعی را كه اداری‌سازی و تضمین آن به دست دیوانسالاری حزب انجام می‌گیرد، كنترل می‌كند. بورديو با نقل قول از آنتونیو گرامشی می‌نویسد كه كارگزاران سياسي، نظیر نمایندگان اتحادیه‌های تجاری بانكداران (صرافان) بشر در وضعیتي انحصاری هستند (همان).

در جای دیگر، بورديو از سرمايه سياسي تعريف دیگری ارائه می‌دهد كه این نوع سرمايه سياسي به نوعی زیرمجموعه سرمايه اجتماعي محسوب می‌شود؛ او معتقد است اگر بخواهیم الكوی به كار رفته در نظریه تمایز را در مورد کشورهای دیگر نیز به كار ببریم بایست بررسی کنیم ببینیم اصول مهم تفاوت‌گذاری در آن جامعه كدام است! اگر در کشورهایي كه سرمايه اقتصادي بیرون از بازی است، يك ایدئولوژی رسمي همچون شایسته‌سالاری تلاش می‌كند این مطلب را جا بیندازد، تمامی تفاوت‌ها در شانس به دست آوردن ثروت‌ها و امکانات كمیاب، به صورتی عقل‌پذیر نمی‌تواند به تفاوت‌ها در سرمايه فرهنگي و سرمايه علمي به دست آمده از مدرسه نسبت داده شود؛ بنابراین بورديو فرضیه‌ای می‌سازد كه بر مبنای آن يك اصل تفاوت‌گذار دیگر، يك نوع سرمايه دیگر، وجود دارد كه توزیع نامساوی آن سرمنشأ تفاوت‌های ملاحظه شده، به ویژه در حوزه مصرف و الگوهای زندگی است. بورديو این نوع سرمایه را نیز سرمایه سياسي می‌خواند كه برای صاحبانش نوعی بهره‌مندی خصوصی از امکانات و ثروت‌های عمومی (محل مسكونی، اتومبیل، بیمارستان، مدرسه و غیره) را فراهم می‌آورد (بورديو، ۱۳۹۳: ۵۰).

این نوع سرمايه سياسي نوعی از سرمايه اجتماعي محسوب می‌شود. اثری كردن امکانات و درآمدهای عمومی در مواردی غير از کشورهای كمونیستی، مثلاً در کشورهای اسكاندیناوی، نیز ملاحظه می‌شود، هنگامی كه يك «نخبه» سوسیال-دموکرات در طول چند نسل قدرت سياسي را در اختیار دارد، سرمايه اجتماعي از نوع سياسي، از خلال سندیکاها و احزاب و از طریق روابط فامیلی به ارث برده می‌شود و به تشكيل نوعی سلسله سياسي می‌انجامد. رژیم‌هایی كه شایسته‌تر است شورایی نامیده می‌شود (تا كمونیست) میل بهره‌وری خصوصی از ثروت‌ها و خدمات عمومی را تا حد نهایت آن به جلو رانده‌اند كه این مورد به گونه‌ای خفیف‌تر در سوسیالیسم فرانسوی نیز آشكار است (همان).

هنگامی كه روش‌های انباشت مالی به صورت كامل مورد كنترل و ممانعت قرار می‌گیرد، سرمایه سياسي اصل اصیل تفاوت‌گذاری می‌شود و اعضای طبقه سياسي در مبارزه خود در جهت اصل مسلط سلطه كه حوزه قدرت میدان آن است به جز صاحبان سرمايه علمي-دانشگاهی رقیب دیگری ندارند. بورديو معتقد است تحولاتی كه در روسیه و دیگر کشورهای بلوك شرق به وقوع پیوست، ریشه در رقابت میان صاحبان سرمايه سياسي، نسل اول و خصوصاً نسل دوم و صاحبان سرمايه علمي-دانشگاهی، تكنوکرات‌ها و به ویژه پژوهشگران و روشنفکران دارد كه تا حدودی، خود از اعضای طبقه سياسي نشئت گرفته‌اند (بورديو، ۱۳۹۳: ۵۰).

عوامل سياسي سعی در به انحصار در آوردن مشروعیت و اداره كردن جهان اجتماعي دارند. آنها در رقابت با روزنامه‌نگاران و دانشمندان علوم اجتماعي برای «به انحصار در آوردن خشونت نمادین مشروع» مبارزه می‌کنند، بورديو عبارات داشتن حق انحصار دست‌کاری مشروع رستگاری و انحصار دولتی در زمینه خشونت مشروع را از وبر اقتباس می‌كند (همان). خشونت

نمادین یکی از مهم‌ترین ابزارهای میدان سیاسی است که از خلال آن سلطه می‌تواند به فرد منتقل و در وی درونی شود، «خشونت نمادین، خشونت تحمیل‌کننده اطاعت‌هایی است که نه فقط به‌مثابه اطاعت درک نمی‌شوند، بلکه با اتکا بر «انتظارات جمعی» و باورهای از لحاظ اجتماعی درونی شده فهمیده می‌شوند (فکوهی، ۱۳۸۶). بنابراین سرمایه سیاسی نوعی سرمایه نمادین نیز محسوب می‌شود و در تحلیل میدان سیاسی توجه به این دو نوع سرمایه حائز اهمیت است.

دولت در اندیشه بوردیو

از دهه ۱۹۶۰ بوردیو مطالعه دولت و به شکل خاص دولت فرانسه را آغاز کرد. پیدایش اجتماعی دولت، نقطه اوج فرآیند تجمع انواع سرمایه است: سرمایه به دست آمده از نیروی فیزیکی یا ابزار اعمال زور (ارتش و پلیس)، سرمایه اقتصادی، فرهنگی، یا حتی سرمایه اطلاعاتی، سرمایه نمادین؛ تجمعی که باعث انتقال مالکیت از یک نوع فراسرمایه است که حامل قدرتی فراتر از انواع دیگر سرمایه و افرادی است که آن‌ها را در اختیار دارند. از طریق فرآیند خصوصی‌سازی قدرت عمومی پیشین به شکل دولت موجودیت می‌یابد و گروه‌های اجتماعی معین موفق می‌شوند که انواع مختلف قدرت عمومی را به انحصار درآورند (کاپی، ۲۰۰۳).

در فرمول بوردیو، دولت یک نوع سازمان اجتماعی بزرگ است که به طور دائم مشغول محدود کردن خواسته‌ها است. جنس، سن، شایستگی و غیره نوعی طبقه‌بندی است که بر همه تحمیل می‌شود و در همه جا، مانند خانواده، رسم و رسومات و مدرسه نفوذ دارد و نوعی تمایز پایدار بین رد و انتخاب ایجاد می‌کند که نوعی تفاوت‌گذاری نمادین است که در جهان به رسمیت شناخته شده است و اثرات تعیین‌کننده‌ای بر آینده افراد دارد و اطاعت فرد از دولت نتیجه هماهنگی میان ساختار ذهنی و ساختار عینی است که جهان آن‌ها را اعمال می‌کند (همان).

مجموعه میدان‌های زور جایی است که در آن منازعات بر سر قدرت تشکیل و تحمیل مجموعه مشترک هنجارهای الزام‌آور، به عنوان مجموعه‌ای جهان‌شمول و به طور جهان‌شمول قابل اجرا در حد و حدود یک ملت، یعنی در محدوده‌های مرزهای یک کشور در می‌گیرد، این مجموعه هنجارها به ویژه از راه دستگاه قضایی، مدرسه، مالیات، نظام اداری و غیره به اجرا گذاشته می‌شود. یکی از قدرت‌های کلان دولت: «تولید کردن و تحمیل کردن مقوله‌های فکری (به ویژه از راه مدرسه) است که ما به طور خود به خودی در مورد هر چیزی در جهان و در مورد خود دولت به کار می‌گیریم». به این ترتیب دولت نه فقط «اشرافیت دولتی»، بلکه مقوله‌های فکری خود را تعبیه و تحمیل می‌کند (شویره، ۱۳۸۵: ۸۴).

به تعبیر بوردیو در جوامع امروز دولت با سهمی تعیین‌کننده، در تولید و بازتولید ابزارهای ایجاد واقعیت اجتماعی سهیم است. دولت به ویژه «کلیه اصول دسته‌بندی» را با تولید مقوله‌های شناختی «شیئیت یافته و طبیعی جلوه داده شده» جا می‌اندازد. به این وسیله متوجه می‌شویم چگونه نظم دولتی «اطاعت بلافصل از دولت را به چنگ می‌آورد» در واقع تحمیل بی‌چون و چرایی احکام دولتی با چنین قدرتی میسر نمی‌شود مگر اینکه دولت توانسته باشد ساختارهای شناختی‌ای را که به درک آن در اذهان کمک می‌کنند، پیشاپیش تحمیل کرده باشد. بنابراین یک توافق بلافصل و تلویحی (درست برعکس قرارداد صریح و امضا شده) را، که با همه پیوندهای ناخودآگاه، ما را به نظم حاکم متصل می‌سازد، برقرار می‌کند. بازشناسی مشروعیت، آن‌طور که ماکس وبر می‌گوید، عمل آزاد وجدان آگاه نیست. به تعبیر بوردیو دولت برای تحمیل خود، نیازی به اعمال زور ندارد و فقط متابعت ضمنی انسان‌ها که احساسات و عواطف آنان را نسبت به حکام خود نشان بدهد کافی است (همان، ۸۵).

بوردیو با تفکر رابطه‌نگر خود، شیئیت‌یافتگی دولت را رد می‌کند و می‌نویسد دولت به طور ملموس مجموعه حوزه‌های دیوان‌سالارانه یا اداری است که در آن عاملان برای تنظیم بخش خاصی از عملیات خود به یاری قوانین، مقررات و تصمیمات اداری به منازعه مشغول‌اند. این میدان‌ها نیز بخش‌پذیرند. مفهوم دولت معنای دیگری جز دیکته تند نوشته شده روابط عینی بین مواضع قدرت ندارد، که می‌توانند به این شبکه‌های کم و بیش پایدار (باندی و رابطه‌بازی و ...) وابسته باشند و در کنش و واکنش‌های بسیار متفاوت از درگیری آشکار گرفته تا برخورد کم و بیش پنهان تجلی یابند. از طرف دیگر، بوردیو در برابر توهم جهان‌شمولی تحلیل ذات در مورد دولت، هیچ‌گونه تزلزلی به خود راه نمی‌دهد و ترجیح می‌دهد با مطالعه طرز ابداع دولت و

تکوین آن نگاه تاریخی به آن بیندازد، زیرا دولت به عنوان «نهادهی نهادینه شده» نمی‌گذارد ما به تاریخچه سلسله حرکات نهادینی که به شکل‌گیری دولت منجر شده و به اینکه دولت چگونه با لباس‌های طبیعی ظاهر می‌شود بیندیشیم (شویره، ۱۳۸۵: ۸۵).

مشارکت سیاسی، تقسیم کار سیاسی

بورديو در سال ۱۹۷۹ کتاب تمایز را منتشر کرد، در فصل هشتم این کتاب نتایج یکی از پژوهش‌هایش که با روش تحلیل ثانوی انجام شد را با بررسی پرسش‌نامه‌های تحقیقات پیمایشی که بین سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۶ در فرانسه با موضوع محوری سیاست پاسخ داده شده بود را ارائه می‌دهد؛ در این بخش از کتاب بورديو در باب مشارکت سیاسی و تقسیم کار سیاسی نظرات خود را بیان می‌کند. او کنش افراد را در مواجهه با سیاست مطالعه می‌کند و به نظر می‌رسد نتایج او قابل تعمیم به سطوح مختلف مشارکت سیاسی افراد است؛ عمل تولید کردن پاسخی به یک پرسش‌نامه درباره سیاست، مانند رأی دادن، یا در سطح دیگری از مشارکت، خواندن یک نشریه حزبی یا پیوستن به یک حزب، حالت خاصی از عرضه برای تقاضاست (بورديو، ۱۳۹۱: ۵۴۹). به این معنی که در هر یک از این سطوح مشارکت سیاسی، فرد دست به کنش سیاسی می‌زند، وقتی پیوستن به حزب یا شرکت در انتخابات مثل کالا به افراد عرضه می‌شود پس تقاضا هم به دنبالش ایجاد می‌شود. تبدیل شدن به یک فعال در میدان سیاسی در یک پروسه عرضه و تقاضا صورت می‌گیرد.

بورديو درباره مشارکت افراد در میدان سیاسی می‌نویسد علاقه یا بی‌تفاوتی به سیاست در صورتی بهتر درک می‌شود که بدانیم گرایش به استفاده از قدرت سیاسی (قدرت رأی دادن یا صحبت کردن درباره سیاست یا فعالیت سیاسی) متناسب است با واقعیت این قدرت یا به عبارتی دیگر، بی‌تفاوتی فقط جلوه‌ای از ناتوانی است (همان، ۵۵۸).

زمانی که بورديو درباره کنش سیاسی و زبان سیاسی افراد نظر می‌دهد معتقد است کنش تا حد زیادی به کلماتی بستگی دارد که با آن‌ها درباره آن سخن می‌گویند در نتیجه این نوع ربط و بستگی بر کنش سیاسی افراد هم منطبق است؛ برای مثال تفاوت‌های بین مبارزات کارگران متخصص «نسل اول»، فرزندان دهقانان و مبارزات کارگران فرزندان کارگران که ریشه در سنت دارند، به تفاوت در آگاهی سیاسی و در نتیجه زبان بستگی دارد. مسئله سخنگویان عرضه زبانی است که به افراد اجازه دهد تا تجربیات خود را عمومیت بخشند، بدون آنکه از این طریق آنان را از بیان تجربیات خاص خود محروم سازد؛ یعنی همان چیزی که سبب سلب مالکیت آنان می‌شود. توضیح دقیق‌تر اینکه بورديو نشان می‌دهد کار مبارزان، دقیقاً تبدیل وقایع شخصی و فردی که حالت خاص دارد به یک رابطه اجتماعی عام‌تر است (تبدیل «من اخراج شدم» به «تو اخراج شدی»، به این دلیل که «...»). این عمومیت بخشیدن لزوماً از طریق «مفهوم» صورت می‌گیرد، در نتیجه این خطر را در بر دارد که شکل یک فرمول از پیش ساخته شده، زبانی خودکار و مستقل و یا گفتاری آیینی را پیدا کند که کسانی که بدان سخن می‌گویند و یا با آن مورد خطاب قرار می‌گیرند دیگر یکدیگر را نشناسند (بورديو، ۱۳۹۴: ۷۷). بورديو کلمات قلبه و سلنیه‌ای را که در زبان سیاسی استفاده می‌شود را نوعی «امکان صحبت برای فکر نکردن» می‌داند و با اصطلاح «کلام مرده» از آن یاد می‌کند. او معتقد است این کلام مرده مانع تفکر است، کلام مرده، هم برای گویندگان و هم برای شنوندگان آن، مانعی برای فکر کردن است (همان). این مبحث این نظر بورديو را نیز تأیید می‌کند که قدرت، طبقه‌بندی‌کننده زبان است.

بورديو درباره مشارکت سیاسی افراد می‌گوید ممکن است ما یک فرض غلط داشته باشیم مبنی بر اینکه مشارکت سیاسی با سرمایه تحصیلی افراد رابطه مثبت دارد و اغلب تصور می‌شود که با افزایش سرمایه تحصیلی، صلاحیت سیاسی هم افزایش می‌یابد در صورتی که این یک قرائت ساده لوحانه است که بیش از حد بر روی نابرابری توزیع سرمایه سیاسی تأکید می‌کند. نتیجه این فرض غلط دو باز نمود متفاوت و مکمل از تقسیم کار سیاسی است اول باز نمود فن‌سالار و دوم باز نمود مبتنی بر بی‌صلاحیتی و ناتوانی. باز نمود فن‌سالار صلاحیت فنی را پیش شرط دستیابی به مسئولیت‌های سیاسی یا انتخاب‌های سیاسی مسئولانه قرار می‌دهد و باز نمود مبتنی بر بی‌صلاحیتی محرومان اقتصادی و فرهنگی را محکوم به اعتماد و اتکا به عقیده و

«دانش سَرّی» متخصصان می‌کند. این فرض غلط مانع از جستجوی حقیقتِ تقسیمِ کارِ سیاسی می‌شود (بورديو، ۱۳۹۱: ۵۶۱-۵۶۳).

او در پاسخ به اینکه چرا این قرائت یا این فرض -که با افزایش سرمایه‌تحصیلی مشارکت سیاسی یا صلاحیتِ سیاسی فرد بالا می‌رود- را ساده‌لوحانه و گمراه‌کننده می‌داند می‌گوید واقعیت این است که رابطه‌ نزدیک این دو از «احساسِ محق بودن» ناشی می‌شود، احساسِ محق بودن که به شکل اجتماعی تصویب و تشویق می‌شود برای سر و کار داشتن با سیاست و مجاز بودن برای صحبت کردن درباره‌ سیاست. تأثیر مدارک تحصیلی آن‌قدرها که به نظر می‌رسد با تأثیر جنسیت او همین‌طور با تأثیر سن [تفاوتی ندارد زیرا در هر سه مورد مسئله‌ حق پرداختن به سیاست بر اساس منزلت و جایگاه در میان است، افرادی که خود را محق به سر و کار داشتن با سیاست در هر سطحی از آن می‌دانند بایست یک پیش‌شرط برای آن فراهم کنند؛ پیش‌شرطِ صلاحیتِ فنی، صلاحیتِ اجتماعی است و پیش‌شرطِ حقِ سخن گفتن، تواناییِ سخن گفتن است که در آن واحد هر دو هم پیش‌شرط و هم معلول یکدیگر هستند (همان).

از نظر بورديو «صلاحیتِ سیاسی» به معنی برخورداری از معرفت نظری و عملی لازم برای تولید کنش‌ها و قضاوت‌های سیاسی، خصوصاً مسلط بودن بر زبان سیاسی است (بورديو، ۱۳۹۱: ۵۶۱). به معنای توانی که به لحاظ اجتماعی تأیید و تصویب شده است. در این میان «دانشمندانِ سیاسی» قادرند با وضع کردن حد و مرزهای صلاحیتِ احساس بی‌ارزشی و ناشایستگی را در میان «بی‌صلاحیت‌ها» تقویت کنند. در واقع دانشمندانِ سیاسی با اعطای رنگ و لعاب علم به تحلیل‌ها و تحقیق‌های خود این احساس را به «دیگرانِ بی‌صلاحیت» تزریق می‌کنند (همان، ۵۶۵).

وقتی بورديو از «احساس برخورداری از حقِ سخن گفتن» می‌گوید معتقد است که احتمال ابراز عقیده کردن و نظر دادن درباره‌ مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی رابطه‌ تنگاتنگی با خاستگاه اجتماعی افراد دارد، جوانانی (دانش‌آموزان و دانشجویانی) که در مدارس عالی و در سال‌های تحصیلی بالاتر تحصیل می‌کنند بیشتر به خود حق سخن گفتن درباره‌ سیاست می‌دهند (بورديو، ۱۳۹۱: ۵۶۶).

گفتار مجاز و موجه مبتنی بر صلاحیتِ ناشی از منزلت، یعنی گفتار قدرتمندی که کافی است چیزی بر زبانش جاری شود تا خلق شود و به وجود آید، با سکوت بی‌صلاحیتی - باز هم - ناشی از منزلت پاسخ می‌گیرد. این بی‌صلاحیتی، به صورت ناتوانی فنی تجربه می‌شود و هیچ گزینه‌ای غیر از تفویض اختیار و سپردن وکالت به دیگری باقی نمی‌گذارد - خلع ید کم‌صلاحیت‌ها توسط باصلاحیت‌ها، زنان توسط مردان، کم‌سوادترها توسط باسوادترها و کسانی که «نمی‌دانند تا سخنی بگویند» توسط کسانی که «خوب سخن می‌گویند» گرایش به واگذار کردن مسئولیت سیاسی به دیگرانی که صلاحیتِ فنی آن‌ها پذیرفته می‌شود، به نسبت عکس سرمایه‌تحصیلی افراد تغییر می‌کند، زیرا مدرک تحصیلی (و فرهنگی که فرض می‌شود مدرک ضامن آن است) به صورت تلویحی - هم از سوی دارندگان این مدارک هم از سوی دیگران - عنوان مشروعی برای اقتدار به شمار می‌آید. در یک طرف، کسانی هستند که اذعان می‌کنند سیاست ربطی به آن‌ها ندارد و از حقوق قانونی خویش به دلیل فقدان ابزارهای استفاده از آن چشم‌پوشی می‌کنند و در طرف دیگر، کسانی هستند که خود را شایسته‌ داشتن «عقیده‌ شخصی» یا حتی عقیده‌ کارشناسانه‌ای احساس می‌کنند که در انحصار صلاحیت‌داران است. این دو دسته‌ مخالف ولی مکمل که نمایندگان تقسیم کارِ سیاسی هستند، تقسیم عینی «قدرت‌های» سیاسی بین طبقه‌ها و بین دو جنس را در قالب طبع و قریحه‌ها، کنش‌ها و گفتمان‌ها بازتولید می‌کنند و به این ترتیب بازتولید خود این تقسیم کار را ممکن می‌سازند (بورديو، ۱۳۹۱: ۵۶۹).

گاه مشارکت سیاسی در سطح شرکت در تظاهرات بروز پیدا می‌کند، عقاید سیاسی شرکت‌کننده‌ها چه نسبتی با حضورشان در جمعیت دارد؟ در جایی از کتاب تمایز بورديو از «عقیده‌ سیاسی» می‌گوید و تظاهرات را یکی از راه‌های قوت بخشیدن به عقاید می‌داند و می‌گوید وقتی مسائلی را به‌طور همسان و یک‌دست بر همه تحمیل می‌کنند که در واقع فقط برای عده‌ اندکی مطرح است به احتمال قریب به یقین از باد هوا محصول مصنوعی تمام عیاری ساخته خواهد شد. عقایدی جعل می‌شود و به وجود می‌آید که پیش از مطرح شدنش اصلاً وجود نداشتند و هرگز هم به زبان نمی‌آمدند. تظاهرات یکی از راه‌های قوت بخشیدن به عقاید با نمایش دادن گروه‌هایی است که این عقاید قادر به بسیج آن هستند. عقیده‌ سیاسی یک قضاوت کاملاً موثق نیست که

به واسطه نیروی ذاتی حقیقی که در آن است باب شده باشد، بلکه عقیده جزمی و راسخی است که تظاهر به واقعی بودن می‌کند؛ و گروهی که با این عقیده سیاسی و توان نمادین آن بسیج می‌شود، هرچه پر تعدادتر و قدرتمندتر باشد، قدرت تحقق بالقوه آن بیشتر می‌شود؛ به عبارت دیگر چون این عقیده سیاسی ضرورتاً حاوی قدرت بسیج و تظاهر به واقعی بودن است، نه فقط با محتوای خبررسانی یا آموزنده خود، بلکه همچنین با نیروی اجتماعی خود در مقام یک نیروی سیاسی تعریف می‌شود، اگرچه عقیده سیاسی است که موجب می‌شود این نیروی اجتماعی با بسیج گروهی که صورت بالقوه آن را در خود دارد، به وجود آید (بورديو، ۱۳۹۱: ۵۶۸ و ۵۶۹).

بحث و نتیجه‌گیری

جامعه‌شناسی سیاسی بورديو با استفاده از سه مفهوم میدان، سرمایه و عادت‌واره توسعه می‌یابد. میدان سیاسی، مانند هر میدان دیگر، دارای ویژگی‌های ساختاری است و ساختارش بر مبنای ارزش‌های عناصری است که از طریق شبکه‌ای از روابط با عناصر دیگر در میدان تشکیل شده است.

در نظریه میدان‌های بورديو، میدان سیاسی در بخش فوقانی و سمت راست میدان قدرت قرار می‌گیرد، در دست اهالی حرفه‌ای میدان سیاست است، این گروه صاحب سرمایه نمادین لازم برای تسلط بر میدان سیاسی هستند که از لحاظ موقعیتی در سمت راست و بالای میدان سیاسی قرار می‌گیرند و قطب خودمختار را تشکیل می‌دهند؛ قطب خودمختار یا مستقل در دست رجال قدیمی صاحب سرمایه سیاسی و نوریسندگان صاحب سرمایه سیاسی یا همان اهالی حرفه‌ای سیاست است و قطب دگرمختار یا وابسته در دست افرادی است که یا سرمایه سیاسی خود را از دست داده‌اند یا عاملانی که در سطوح پایین مشارکت سیاسی مانند رأی دادن در انتخابات و شرکت تظاهرات فعال هستند و صاحب سرمایه سیاسی اندکی هستند که از لحاظ موقعیتی در قسمت پایین و چپ میدان سیاسی قرار می‌گیرند و اغلب دنباله‌رو و مقلد قطب مسلط هستند. سرمایه سیاسی یک سرمایه نمادین شامل انباشت عوامل در میدان سیاسی است که برایش مبارزه می‌کنند، مانند مهارت‌های خاص اجتماعی، ظرفیت بسیج افراد پیرامون یک هدف مشترک، تدوین سیاست جمعی و یا کسب کرسی برای حزب خود. «میدان سیاسی» حول دو قطب متضاد شکل می‌گیرد و بازیگران میدان سیاسی - که شامل اهالی حرفه‌ای سیاست می‌شوند - بر سر سرمایه سیاسی که نوعی سرمایه نمادین در میدان سیاسی است با یکدیگر رقابت می‌کنند و از خشونت نمادین برای به کرسی نشاندن موقعیت خود و بیرون راندن رقیب استفاده می‌کند و کل سیستم در حالت کلی در پی بازتولید خود است. دو قطب میدان سیاسی قطب خودمختار (مستقل) صاحب مشروع‌ترین نوع سرمایه سیاسی در میدان هستند، در حالی که بازیگران در قطب دگرمختار (وابسته) میدان سیاسی نوع دیگری از سرمایه سیاسی را انباشت می‌کنند. حزب یا جناح غالب دارای مقدار زیادی از سرمایه سیاسی است و حزب تحت سلطه دامنه اختیارات نسبتاً کمی دارد که از طریق یک فرایند تقلید اجتماعی، مواضع عوامل سیاسی شکل گرفته و راهبردهای سیاسی با توجه به جایگاه عاملان در میدان سیاسی دنبال می‌شوند.

منابع

۱. باتامور، تام، (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه محمد حریری اکبری، تهران: نشر قطره.
۲. بورديو، پی‌یر، (۱۳۹۱)، تمایز، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: نشر ثالث، چاپ دوم.
۳. بورديو، پی‌یر، (۱۳۸۷)، درباره تلویزیون و سلطه ژورنالیسم، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: انتشارات آشیان.
۴. بورديو، پی‌یر، (۱۳۸۸)، درسی درباره درس، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
۵. بورديو، پی‌یر، (۱۳۹۴)، مسائل جامعه‌شناسی، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نسل آفتاب.
۶. بورديو، پی‌یر، (۱۳۹۳)، نظریه کنش، دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: انتشارات نقش و نگار، چاپ پنجم.

۷. بون‌ویتز، پاتریس، (۱۳۹۰)، درس‌هایی از جامعه‌شناسی پی‌یر بوردیو، ترجمه جهانگیر جهانگیری و حسن پورسفیر، تهران: نشر آگه.
۸. پرستش، شهرام، (۱۳۹۳)، روایت نابودی ناب، تهران: نشر ثالث، چاپ دوم.
۹. جنکینز، ریچارد، (۱۳۸۵)، پی‌یر بوردیو، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
۱۰. شویره، کریستی‌ین، فونتن، اولیویه، (۱۳۸۵)، واژگان بوردیو، مرتضی کتبی، تهران: نشر نی.
۱۱. فکوهی، ناصر، (۱۳۸۵/۹/۹)، «نگاهی بر جامعه‌شناسی بوردیو با تأکید بر نظریه وی در حوزه سیاسی و جهانی شدن»: پایگاه اینترنتی انسان‌شناسی و فرهنگ: زمان مشاهده: ۲ مرداد ۱۳۹۵ <http://anthropology.ir/node/20251395>
۱۲. فکوهی، ناصر، (۱۳۸۶/۳/۶)، «بوردیو و سقوط سیاست»، پایگاه اینترنتی انسان‌شناسی و فرهنگ: زمان مشاهده: ۹ مرداد ۱۳۹۵ <http://anthropology.ir/node/1873>
۱۳. گرنفل، مایکل، (۱۳۹۳)، مفاهیم کلیدی پی‌یر بوردیو، ترجمه محمدمهدی لیبی، تهران: نشر افکار.
14. Alesina, A. F., Troiano, U., & Cassidy, T. (2015). Old and young politicians (No. w20977). National Bureau of Economic Research.
15. Pilario, D. F. (2009). The Politics of (Political) Representation.
16. Kauppi, N. (2003). Bourdieu's political sociology and the politics of European integration. *Theory and Society*, 32(5-6), 775-789.
17. Swartz, D. (1997). *Power and culture: The sociology of Pierre Bourdieu*.

The Political Sociology of Pierre Bourdieu (The Study of Concepts and Elements of the political Field in Bourdieu's Theory)

Shirin Karimi ¹, Hamidreza Jalaeipour ²

1. Master of Sociology, University of Tehran

2. Assistant Professor in the Department of Sociology at the University of Tehran

Abstract

This article studies the concepts and elements of the political field in Bourdieu's theory. Pierre Bourdieu develops his political sociology by using three concepts, field, capital, and habitus. State and power are two basic concepts in political sociology. Bourdieu's theory is relationally based on field, so he defines these concepts in fields, he sees political field under the power of field and sees state under them. In Bourdieu's theory, political field has two sectors, autonomous sector and heteronomous sector, that professional politicians are fighting with together in these sectors. He conceptualized his political theory with the elements and concepts including Individual political capital, collective political capital, political participation, division of political labor, political language, sense of to be right in political field and Political competence. There is a distinction between two types of political sociology, classic political sociology and cultural political sociology. So based on his opinion we can see his political sociology is in fact cultural political sociology.

Keywords: Political Sociology, Political Field, Political Language, Political Capital
